

درنگی در «دلیل تقریر» مهم‌ترین دلیل اثبات حقانیت بهائیت

علی اصغر علیپوست^۱

چکیده

از ابتدای دوران بعثت انبیا، شیادانی برای رسیدن به مطامع دنیوی، ادعای نبوت و رسالت سر داده، خود را به مردم به عنوان حجت‌های خداوند معرفی کردند. پر واضح است که انبیای الهی، دارای معجزه و بهره‌مند از علم بی‌کران الهی بودند؛ اما مدعیان دروغین رسالت و نبوت به دلیل محروم بودن از این نشانه‌ها، به تراشیدن دلایل و توجیهاات بی‌پایه روی آوردند. حسینعلی نوری یکی از مدعیان دروغین رسالت است که در کتاب‌های تاریخی نه معجزه‌ای از او نقل شده و نه بهره‌ای از دانش برای او بیان شده است. بر همین اساس یارانش برای هموار ساختن راه او، به ارائه دلایلی سخیف و بی‌پایه دست زده‌اند. ابوالفضل گلپایگانی، یکی از پیروان نوری است که در کتاب *فرائد*، دلیلی به نام «دلیل تقریر» ساخته و به زعم خود توانسته حقانیت نوری را به اثبات رساند. بر اساس فرائد، دلیل تقریر از سه عنصر (ادعای رسالت تشریحی، نفوذ و بقا) تشکیل شده است. در این نوشتار به نقد این دلیل می‌پردازیم و هفت نقد را بیان خواهیم کرد. نقدهایی مانند عدم جامعیت، عدم حجیت منابع این دلیل، مجعول بودن و وجود ابهام مهم‌ترین نقدهای دلیل تقریر است.

کلیدواژه‌ها: ادعای رسالت تشریحی، تقریر، نفوذ، بقا، معجزه.

۱. دانش‌پژوه سطح سه حوزه علمیه قم.

مقدمه

حدود دو قرن پیش و بنا به ادعای شخصی به نام میرزا حسینعلی نوری مبنی بر رسالت جدید، عده‌ای معتقد شدند خداوند بعد از اسلام، آیین جدید و دین تازه‌ای به نام بهائیت نازل کرده است. هر کسی در طول تاریخ مدعی مقامی آسمانی و ادعایی الهی شده، مردم برای تشخیص صداقت و راستی ادعایش، از او نشانه و علامتی می‌خواستند تا صحت ادعایش ثابت شود؛ مثلاً حضرت موسی علیه السلام عصا را به اژدها تبدیل کرد، حضرت عیسی علیه السلام مرده زنده نمود و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم علاوه بر داشتن معجزاتی همچون پیامبران گذشته، ماه را دو نیم ساخت و معجزه بی‌بدیلی همچون قرآن داشته است. اما در کتاب‌های تاریخی (چه تاریخ‌نویسان مسلمان و چه تاریخ‌نویسان بهائی) هیچ‌گاه چنین کارهای خارق‌العاده‌ای که مردم عادی از آن‌جام دانش عاجز باشند، از میرزا حسینعلی نوری گزارش نشده است.

مبلغان بهائی و یاران حسینعلی نوری، برای هموار ساختن راه نوری و اثبات صحت ادعاهای او، دست به استدلال‌های مختلفی زده‌اند. میرزا ابوالفضل گلپایگانی به عنوان یکی از مبلغان و نظریه‌پردازان بهائی، برای اثبات حقانیت دعوت میرزا حسینعلی نوری دلیلی با عنوان «دلیل تقریر» ارائه کرد.

دلیل تقریر با توضیحات گلپایگانی از سه عنصر (ادعا، نفوذ و بقا) تشکیل می‌شود که بیان آن به تفصیل خواهد آمد. دو دسته از اشکالات به این دلیل وارد است: (الف) نقدهای کلی و مشترکی که به هر سه جزء این دلیل وارد است؛ (ب) نقدهایی که اختصاصاً به هر یک از این عناصر سه‌گانه وارد است. در این نوشتار به نقدهای کلی و مشترکی می‌پردازیم که بر هر سه عنصر این دلیل وارد است.

اهمیت دلیل تقریر

گلپایگانی در ابتدای بحث از دلیل تقریر، در بیان اهمیت آن می‌گوید:

دلیل تقریر اکبر دلیلی است که علمای اعلام در تفریق بین الحق و الباطل به آن تمسک جست‌اند و در کتب و مصنفات خود به آن مبسوطاً و مفصلاً استدلال فرموده‌اند.^۱

۱. گلپایگانی، ابوالفضل، فرائد، ص ۶۱.

طبق نوشته او، دلیل تقریر بزرگ‌ترین دلیلی است که عالمان بزرگ در جداسازی و روشن کردن مرز حق و باطل یا به تعبیر واضح‌تر در تشخیص مدعی راستین و دروغین، از آن استفاده کرده و در کتاب‌های خود مفصل به آن پرداخته‌اند. وی در بیان اهمیت این دلیل، در جای دیگر می‌نویسد:

به اندک تأمل معلوم می‌شود که اگر از دلیل تقریر صرف نظر شود ابداً تفریق بین الحق و الباطل ممکن نباشد.^۱

در این عبارت نیز گلپایگانی مدعی است اگر از دلیل تقریر صرف نظر کنیم و نخواهیم به وسیله آن ادعای حق را از ادعای باطل تمییز دهیم، به هیچ وجه نمی‌توانیم حق و باطل را از هم جدا ساخته، مرزشان را روشن نماییم. این دو عبارت به وضوح اهمیت دلیل تقریر را روشن می‌سازند. به طور خلاصه، می‌توان دلیل تقریر را تنها راه تشخیص ادعای حق از ادعای باطل دانست.

توضیح دلیل تقریر

گلپایگانی در توضیح و چپستی دلیل تقریر چنین می‌نویسد:

اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید و آن را به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی ماند، این نفوذ و بقا، برهان حقیقت آن باشد؛ چنان که بالعکس زهوق و عدم نفوذ دلالت بر بطلان دعوت زائله غیرباقیه نماید... و خلاصه القول حق جلّ جلاله در جمیع کتب مقدسه سماویه به این برهان عظیم احتجاج فرموده و بقای حق و زهوق و زوال باطل را آیت کبری و دلیل اعظم شمرده است.^۲

قبل از توضیح عبارت، لازم است این نکته بیان شود که گلپایگانی در صدد اثبات ادعاهای حسینعلی نوری است؛ لذا مولفه‌هایی را به عنوان علائم حقانیت مطرح می‌کند که در او وجود داشته باشد. گلپایگانی می‌گوید هر کس ادعا کند از طرف خداوند، شریعتی جدید آورده است و شریعتش در دل و قلب عده‌ای نفوذ و رسوخ

۱. گلپایگانی، ابوالفضل، فراتنه، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۶۱.

کند و شریعت او مدتی در عالم باقی بماند، مجموع این سه عنصر (ادعا، نفوذ و بقا)^۱ علامت و برهان حقانیت و صداقت مدعای اوست.

پشتوانه عقلی دلیل تقریر آن است که اگر کسی چنین ادعایی داشت و ادعایش نفوذ کرد و باقی ماند، در حقیقت این خداوند بوده که به آن فرد، اجازه نفوذ کلام و به شریعتش، اجازه بقا داده است، وگرنه از آنجا که خداوند درصدد هدایت مردم است و برای هدایت آنان، خیل عظیم پیامبران و اوصیا را مبعوث داشته است، نباید اجازه دهد که فردی دروغگو ادعایی آسمانی کند، ادعایش در قلوب مردم مقبول بیفتد و دینش نافذ گردد. گلپایگانی چنین می نویسد:

تاکنون آیا شده است که احدی شریعتی بدون اذن خداوند تبارک و تعالی تشریح نموده باشد... بلی... این خلق العیاذ بالله خدایی عاجز و غافل تصور نموده اند... و الا چگونه تصور توان نمود که مصداق کلمه مبارکه و هو القاهر فوق عباده^۲ کاذبی را مهلت دهد که شریعتی بدون اذن او تشریح نماید و این شرع کاذب باطل در عالم ثابت و باقی ماند.^۳

منظور گلپایگانی به طور ساده چنین است که آیا تاکنون اتفاق افتاده که کسی به دروغ مدعی شود از طرف خداوند به رسالتی جدید مبعوث شده است، و علی رغم این دروغ، دینش باقی بماند و طرفدار و پیرو پیدا کند؟ اساساً چگونه می توان با وجود خداوندی قاهر و قادر، تصور کرد دروغگویی مدعی شود از طرف خداوند به رسالت جدید مبعوث شده است و در عین حال، آیین باطلش در عالم ثابت و باقی ماند؟ گلپایگانی همین ادعا را در دو جای دیگر چنین توضیح می دهد:

به یقین کامل بدانند که حق جل جلاله العیاذ بالله از خلق غافل نگشته ... و محال است که قاهر مقتدری که به یک صیحه، قبایل قویّه عاد و ثمود را هلاک فرماید و به یک اراده جباره فرس و روم را به زاویه عدم

۱. برخی از ردیه ها و منابع علمی، دلیل کتاب را نیز یکی از عناصر دلیل تقریر معرفی کرده اند. به زعم نگارنده، نه تنها از عبارتی که گلپایگانی در معرفی دلیل تقریر نگاشت، عنصر کتاب به عنوان یکی از عناصر دلیل تقریر، استفاده نمی شود، بلکه گلپایگانی، در ابتدای فرائد، استدلال کتاب را قسیم و هم ردیف دلیل تقریر قرار داده، آن را دلیلی مستقل به شمار آورده است. گلپایگانی در این خصوص می نویسد: ما در اثبات این امر اعظم استدلال را به چهار برهان که اقوی و اظهر سایر براهین است مقصور می داریم و به دلالت آیات کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفاء می نماییم و چگونگی استدلال را در ضمن چهار فصل به انجام می بریم (گلپایگانی، ابوالفضل، فرائد، ص ۴۳). نگارنده هم در نوشتاری مستقل به نقد مفصل دلیل کتاب خواهد پرداخت.

۲. خداوند قاهر و قادر.

۳. گلپایگانی، ابوالفضل، فرائد، ص ۶۳.

کشاند بگذارد که دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و یا مفتری باطالی بدون اذن او شریعتی تشریح نماید و موجب هلاکت و گمراهی عالمی شود. بل لازال به اراده او، حق غالب و نافذ باشد و باطل مغلوب و زائل.^۱

نیز:

اگر فرض نماییم که شخصی... العیاذ بالله به کذب ادعای رسالت نماید و کلامی را خود بگوید و به خداوند تبارک و تعالی نسبت دهد و شریعتی را خود تشریح نماید و به حق جل جلاله منسوب دارد و این کلام باقی ماند و نافذ شود و موجب ایجاد امتی گردد و در عالم دوام یابد؛ آیا در این صورت شارع صادق را از شارع کاذب چگونه شخص مجاهد تواند تمییز داد و شریعت حق را از شریعت باطل چگونه تواند شناخت؟^۲

این دو عبارت به روشنی می‌رساند که گلیپایگانی باقی ماندن ادعای مدعی رسالت در عالم را علامت حقانیت او دانسته و مدعی است خداوندی که می‌تواند قوم‌های عاد و ثمود را با یک صیحه نابود سازد و شاهنشاهان بزرگ روم و ایران را به راحتی به ورطه نابودی کشاند، به هیچ روی اجازه نمی‌دهد که کسی از طرف او به دروغ ادعای رسالت کند و جمعیتی را به گمراهی و تباهی کشاند. ضمن این که اگر کسی بتواند به دروغ شریعتی از آسمان بیاورد و خداوند او را نابود نسازد، مردم چگونه باید به کذب ادعایش پی برند و خود را از گمراهی و ضلالت نجات دهند. بنابراین نفوذ و بقای شریعت یک مدعی مهم‌ترین علامت حقانیت ادعای اوست. گلیپایگانی نه تنها به دلالت مطابقی ادعای خود ملتزم است که به لوازم کلامش نیز واقف است و چنین می‌نویسد:

و الا چاره نمی‌ماند که به دلیل تقریر متمسک شود و خداوند را حاضر و ناظر و قادر و قاهر ببیند و به حکم آیه مبارکه (وَإِنْ جُنَدْنَا لَهُمُ الْعَالِبُونَ)^۳ نفوذ و بقا و غلبه را علامت شریعت حقه شناسد و به حکم آیه کریمه (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)^۴ فنا و زوال و عدم نفوذ را آیت شریعت مجعوله باطله مقرر دارد.^۵

۱. گلیپایگانی، ابوالفضل، فرائد، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. سورة الصافات: ۱۷۳.

۴. سورة الإسراء: ۸۱.

۵. گلیپایگانی، ابوالفضل، فرائد، ص ۷۷.

وی در قسمت پایانی دلیل تقریر، همان طور که نفوذ و بقا را علامت حقانیت می‌داند، از آن سوی، زوال و عدم نفوذ را علامت باطل بودن ادعای مدعی رسالت می‌داند.

خلاصه کلام و استدلال گلپایگانی و تمام محتوای دلیل تقریر را می‌توان به راحتی در عبارت اخیرش پیدا کرد که هر مدعی که پیام خویش را به خدا منسوب می‌کند اگر این دو ویژگی (نفوذ و بقا) را داشته باشد، الهی و آسمانی است و خود مدعی نیز در زمره فرستادگان خداوند به شمار می‌آید.

توضیحی در خصوص هر یک از سه عنصر

قبل از نقد دلیل تقریر، لازم است توضیحی در خصوص هر یک از سه عنصر داده شود تا روشن شود منظور گلپایگانی از این سه عنصر دقیقاً چیست. منظور گلپایگانی از عبارت «هر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریح نماید»، «ادعای رسالت تشریحی» است. یعنی دلیل تقریر فقط در خصوص رسولان صاحب شریعت، صادق و کارگشاست. به عبارت دیگر، از آن جا که ادعای الوهیت حسینعلی، ادعایی گزاف و مضحک است و برای هیچ انسان عادی باورپذیر نیست، گلپایگانی همت خود را صرف اثبات ادعای رسالت حسینعلی می‌نماید. با این توضیح، روشن می‌شود که منظور گلپایگانی از عنصر ادعا، فقط ادعای رسالت تشریحی است و او فقط در صدد اثبات حقانیت آیین اقدس است.

عنصر دوم، نفوذ و سومین عنصر مورد نظر نیز بقاست. واضح است وقتی آیینی جدید نازل می‌شود، مردم نسبت به آن بی‌اطلاع و ناآشنا هستند و این ادعای جدید برایشان تازگی دارد. حال برخی از مردم آن رسول و دین جدید را می‌پذیرند و گروهی معاند و منکر او می‌شوند. گلپایگانی مدعی است اینکه آن دین در قلب عده‌ای نفوذ کند و باقی بماند و زائل نشود، در حقیقت نشان می‌دهد که خداوند نفوذ آن کلام و دین در قلب مؤمنان و بقای آن شریعت را اجازه فرموده است.

نقد مجموع این دلیل

روشن است که غالب استدلال‌ها از دو یا چند مقدمه یا صغری و کبری تشکیل شده و صحت نتیجه آن استدلال در گرو صحت تک تک اجزا و مقدمات است. بنابراین نقض هر یک از مقدمات استدلال، می‌تواند مجموع استدلال را به بطلان بکشاند و استدلال کننده را عاجز کند. اما در رد یک استدلال، علاوه بر رد و نقض هر یک از اجزا و مقدمات آن دلیل، ایجاد نقض در مجموع یا نتیجه آن دلیل نیز می‌تواند راهی برای ابطال آن دلیل باشد.

دلیل تقریر هم به عنوان استدلالی که از سه عنصر تشکیل شده، به رغم بطلان هر سه عنصرش، مجموع و نتیجه عناصرش هم به اشکالها و نقض‌هایی مبتلاست که در این نوشتار به این نقض‌ها تفصیلاً پرداخته می‌شود.

نقد اول: عدم جامعیت این دلیل

مهم‌ترین ویژگی هر دلیل یا تعریف آن است که اصطلاحاً «جامع افراد و مانع اغیار» باشد. جامع‌بودن به این معناست که آن دلیل یا تعریف به گونه‌ای بیان شود که هر آنچه لازم است و در محدوده آن دلیل قرار دارد، در آن دلیل و یا تعریف، جمع باشد؛ لذا زمانی می‌توان دلیلی را جامع دانست که تمام افراد تحت پوشش خود را دربرگیرد. در این بحث نیز وقتی ما درصدد اثبات حقانیت انبیا هستیم، باید دلیلی بیاوریم که بتواند حقانیت همه انبیا را ثابت کند؛ نه این‌که این دلیل، فقط بتواند حقانیت بخشی از انبیا را اثبات کند و از اثبات حقانیت باقی انبیا عاجز باشد. دلیلی که ادعای اثبات حقانیت انبیای راستین را دارد، اگر از اثبات حقانیت همه انبیای راستین عاجز باشد، از این جهت که جامع افراد نیست، به لحاظ منطقی، دلیل صحیح و کاملی نیست.

مانع بودن یک دلیل نیز به این معناست که نه تنها فرد زائدی تحت این دلیل نیامده باشد، بلکه افراد زائد و بیگانه را نیز خارج و دفع کند. از این رو، دلیلی که در بحث اثبات نبوت ارائه می‌شود باید مانع نیز باشد تا بتواند علاوه بر اثبات حقانیت انبیای راستین، حقه مدعیان دروغین نبوت را نیز افشا کند و مدعیان دروغین نبوت را از دایره انبیای راستین خارج نماید. به عبارت دیگر، باید ملاک و معیاری به دست مخاطب بدهد که با آن مدعیان دروغین نبوت را از انبیای الهی جدا کند. اگر آن دلیل مانع اغیار نباشد، مدعیان دروغین نبوت را نیز در زمره انبیا قرار می‌دهد و ادعای آنان را نیز اثبات کند.

آن چنان که در توضیح دلیل تقریر گذشت، این دلیل مختص به اثبات حقانیت انبیایی است که صاحب شریعت جدید هستند و ادعای رسالت تشریعی سر داده‌اند. بر اساس روایات متعدد در میان انبیای الهی، فقط پنج پیامبر (حضرات نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ) صاحب دین و شریعت جدید بوده‌اند^۱ و باقی انبیا نه تنها ادعای آوردن شریعت جدید نداشتند، بلکه مبلغان و مروّجان ادیان سابق

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، ج ۱، ص ۱۲۱؛ / کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۲۲۴؛ / کامل الزیارات، ص ۱۸۰، ج ۲.

بوده‌اند.^۱ بنابراین دلیل تقریر، فقط می‌تواند صداقت این پنج رسول اولوالعزم را ثابت نماید؛ در حالی که بر اساس روایات متعدد، خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر نازل نمود.^۲ دلیل تقریر اگر بخواهد جامع باشد، باید بتواند صداقت همه آنان را اثبات کند؛ در حالی که از اثبات حقانیت بخش عظیمی از انبیا (غیر از پنج نبی اولوالعزم) عاجز است. بنابراین، اگر بخواهیم دلیل تقریر را ملاک تشخیص حقانیت پیامبران بدانیم، باید تعداد زیادی از پیامبران الهی و سفیران هدایت خداوند را از جرگه پیامبران راستین الهی خارج نماییم. لذا در این نقد، گلپایگانی با دو سؤال بی‌پاسخ روبه‌روست:

الف) بسیاری از انبیا دارای شریعت و دین جدید نبوده‌اند؛ در حالی که طبق دلیل تقریر، کسی واقعاً فرستاده خداوند است که شریعت جدید داشته باشد. آیا انبیای غیر اولوالعزم، فرستادگان خداوند نبودند؟

ب) کلام بسیاری از انبیای الهی دارای نفوذ نبود و در دل کفار و مشرکان زمانشان اثر نمی‌کرد. این عدم نفوذ ایرادی نیست که متوجه انبیا باشد؛ بلکه کفر و شرک دشمنان مانع پذیرش سخن حق انبیا بود. حال آیا می‌توان گفت نفوذ نداشتن کلام بسیاری از انبیا در قلب کفار و مشرکان، دلیل بر عدم حقانیت و صداقت آنان است؟

نتیجه این نقد

دلیل تقریر فقط در محدوده پنج رسول اولوالعزم بحث کرده است و ما این دلیل را در فرض صحیح بودن، فقط می‌توانیم در حق این پنج پیامبر عظیم‌الشان جاری بدانیم و عدم جامعیت این دلیل، صحت این دلیل را زیر سؤال می‌برد.

نقد دوم: نبود مجموع سه عنصر در برخی از پیامبران اولوالعزم

بنا به ادعای گلپایگانی، دلیل تقریر یگانه راه تشخیص پیامبر صادق از مدعی دروغین رسالت است و تنها به وسیله این دلیل، می‌توان پیامبر راستین را از مدعی دروغین تمییز داد. البته با لحاظ این نکته که باید هر سه عنصر در یک پیامبر جمع باشد تا آن شخص، پیامبر راستگو باشد. لذا دومین نقدی که به این دلیل وارد می‌شود آن است که حضرت نوح علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام فاقد این سه عنصر هستند.

۱. برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۳۵۸.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ص)، ج ۱، ص ۱۲۱؛ / کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۲۲۴؛ / ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۸۰، ح ۲.

حضرت نوح علیه السلام گرچه شریعت داشت، اما دین او هر چه بوده، از بین رفته و هیچ اثری از آن نمانده است. ضمن این که بعد از نهصد و پنجاه سال پیامبری و نبوت،^۱ فقط عده اندکی به او ایمان آوردند^۲ و کلام او نفوذ چندانی در قلب افراد امتش نداشت. پس حضرت نوح علیه السلام نه کلامش چندان نفوذ داشت و نه دین و شریعتش باقی مانده است. طبق دلیل تقریر نیز اگر کسی ادعای شریعتی الهی نماید، ولی شریعتش نافذ نگردد و دینش باقی نماند، همین زوال و فنا دلیل عدم حقانیت اوست. حال آیا می‌توان پذیرفت که حضرت نوح علیه السلام پیامبر الهی نبوده است؟

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز گرچه شریعت و کتابی به نام صحف داشته،^۳ اما شریعت او باقی نمانده است و امروزه پیروی ندارد. لذا شریعت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام نیز نسخ شده و ظاهراً باقی نمانده است. بنابراین باید نتیجه گرفت که حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر و فرستاده خداوند نبوده است. حال آیا گلبایگانی به چنین نتیجه‌ای ملتزم است؟

کلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در سال‌های اول بعثت، نفوذ چندانی نداشت و حتی برخی از اقوام و نزدیکان آن حضرت صلی الله علیه و آله، همچون ابولهب، ایشان را تمسخر و سرزنش می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفر به طائف مورد جسارت مردم قرار گرفت و کودکان به دستور والدینشان، او را سنگباران کردند. جسارت‌های مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و القاب زشت آنان به ایشان را نیز می‌توان در نقل‌های قرآنی و تاریخی به‌وضوح مشاهده نمود.^۴ سختی‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسلمانان در شعب ابوطالب، نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله، کشتار پیروان اندک پیامبر همچون والدین عمار، سفر اجباری مسلمانان کم‌تعداد به حبشه و هجرت پنهانی و اجباری پیامبر از مکه (وطن مادری) و ده‌ها مورد دیگر،^۵ همه به‌روشنی، عدم نفوذ گسترده ایشان را نشان می‌دهد. حال آیا می‌توان گفت نافذ نبودن کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دل سیاه برخی از بستگان و بسیاری از مردم، نشانه آن است که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، پیامبر راستین الهی نبوده است؟ آیا می‌توان چنین نتایجی را قبول کرد و دلیل تقریر را دلیل درست و صحیحی دانست؟

۱. سورة العنکبوت: ۱۴.

۲. سورة هود: ۴۰.

۳. سورة الأعلى: ۱۹.

۴. سوره‌های ص: ۴، الذاریات: ۵۲ و طور/ ۲۹.

۵. مثلاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها فرمودند: آن چنان که من اذیت شدم، هیچ پیامبری اذیت نشد. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۴۷، اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۵۳۷.

نقد سوم: وجود این عناصر در مدعیان دروغین (عدم مانعیت)

یکی دیگر از نقدهای وارد بر این دلیل، وجود این عناصر در برخی از مدعیان دروغین است. گلپایگانی مدعی است از آنجا که خداوند انبیا و فرستادگان خویش را برای هدایت مردم گسیل داشته، نباید به هیچ مدعی کذابی مجال ادعا و قدرت نفوذ کلام بدهد. حال آنکه بسیاری از مدعیان دروغین نبوت و رسالت دارای نفوذ کلام و بقای شریعت هم بوده‌اند. این خود بیانگر مطابق نبودن این دلیل با عالم واقع است. به عنوان مثال، مسیلمه کذاب در عصر رسول خدا ﷺ، ادعای رسالت کرد و عده‌ای از مردم هم پیرو او شدند. کار او به جایی رسید که با پیامبر اکرم ﷺ هم‌آوردی کرد و درصدد رقابت افتاد. وی از میان پیروانش برای خود سپاهی جمع کرد و نفوذش به جایی رسید که خلیفه اول وجود او را خطرناک دید، برای نابودی او سپاهی فراهم کرد و به جنگ با او فرمان داد. مسیلمه در نهایت در جنگی سخت به جهنم رهسپار گردید.

نمونه دوم که تمام عناصر دلیل تقریر در او جمع است، میرزا غلام احمد قادیانی است. او در ابتدا مدعی اصلاح در امت اسلام شد؛ اما بعد از ادعای مهدویت، مدعی شد همان عیسی مسیح است و رسالتی جهانی دارد. جالب این‌که حسینعلی نوری، خود به نفوذ و بقای غلام احمد معترف است. نوری چنین می‌نویسد:

نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین صد هزار نفس اطاعتش نمودند و به خدمتش قیام کردند.^۱

حسینعلی نوری گرچه فقط به ادعای قائمیت قادیانی اذعان دارد، اما غلام احمد با ادعای مسیح‌بودن، در حقیقت ادعای رسالت تشریعی کرد و با آماری که نوری گفته است می‌توان به نفوذش پی برد. ضمن این‌که فرقه قادیانیه همچنان نیز در شرق آسیا و هند طرفدار دارد.

لذا با توجه به این نمونه‌ها، می‌توان گفت علاوه بر این‌که دلیل تقریر، جامع افراد نیست، مانع اغیار هم نیست و قهراً صحت ادعای رسالت کسانی را ثابت می‌کند که واقعا فرستادگان الهی نیستند.

۱. لوح اشراقات، ص ۷.

نقد چهارم: عدم حجیت منابع این دلیل

عباس افندی، فرزند حسینعلی نوری، در یکی از کتاب‌هایش به نام *مفاوضات*، بحثی تحت عنوان «موازین ادراک» را پیش کشیده و برای درک حقایق اشیاء، چهار میزان را مطرح می‌کند. وی معتقد است انسان‌ها حقایق عالم و اشیاء را با یکی از این چهار میزان درک می‌کنند که سه مورد اول، غلط و بی‌اساس و مورد چهارم، میزانی صحیح برای درک حقایق است. عبارت او چنین است:

میزان ادراک: آنچه مسلم است منحصر در چهار موازین است؛ یعنی حقائق اشیاء به این چهار چیز ادراک می‌شود. اول میزان حس است ... حال آنکه میزان حس، ناقص است؛ زیرا خطا دارد ... میزان ثانی، میزان عقل است ... پس معلوم شد که میزان عقلی تام نیست. ... میزان ثالث میزان نقل است و آن نصوص کتب مقدسه است ... این میزان هم تام نیست ... پس بدان آنچه در دست ناس است و معتقد ناس محتمل الخطاست؛ زیرا در اثبات و نفی شیء اگر دلیل حسی آرد، واضح شد که آن میزان تام نیست و اگر دلیل عقلی گوید، آن نیز تام نیست یا اگر دلیل نقلی گوید آن نیز تام نیست پس واضح شد که در دست خلق میزانی نیست که اعتماد نمایی بلکه فیض روح القدس، میزان صحیح است که در آن ابدأ شک و شبهه‌ای نیست و آن تأییدات روح القدس است که به انسان می‌رسد و در آن مقام یقین حاصل می‌شود.^۱

به گفته عباس افندی، هیچ میزانی جز فیض روح القدس، تام و تمام نیست. به عبارت دیگر نه می‌توان به حواس پنج‌گانه اعتماد کرد، نه به فهم و درک عقل و نه به نقل‌های کتاب‌های آسمانی؛ و این، فقط فیض روح القدس است که می‌تواند ملاک و میزان معتبری برای تشخیص و درک حقیقت اشیاء باشد. البته او دیگر توضیح نمی‌دهد که منظورش از فیض روح القدس چیست و روح القدس چگونه فیض خود را افاضه می‌کند، و اینکه آیا این فیض مخصوص به انبیا و رسل است یا اینکه هر کس می‌تواند از این فیض بهره‌مند شود.

با این مقدمه، سومین نقدی که به دلیل تقریر وارد می‌شود آن است که گلیپایگانی دلیل تقریر را یا با استفاده از مشاهدات خود بیان کرده و یا با عقلش درک

۱. افندی، عباس، *مفاوضات*، ص ۲۰۷.

نموده و یا از کتاب‌های آسمانی نقل می‌کند و یا نهایتاً فیضی از فیوضات روح القدس به او بوده است. طبق ادعای عباس افندی، دلیل تقریر اگر از سه میزان اول (حس، عقل و نقل) به دست آمده باشد که هیچ اعتباری ندارد؛ زیرا این سه میزان تام و تمام نبوده و خطاپذیر است و نمی‌توان به این سه میزان، اعتنا و اعتماد کرد. اگر هم دلیل تقریر از فیوضات روح القدس به گلپایگانی باشد، دلیل بر این ادعا چیست؟ آیا فیوض روح القدس مخصوص به انبیا و مرسلین نیست؟ آیا تا به حال روح القدس به غیر از انبیا، به افراد عادی فیضی رسانده است؟ آیا دلیلی بر این ادعا هست؟ آیا فیوض روح القدس نباید ملاک و نشانه‌ای داشته باشد که هر کسی ادعای چنین فیوضاتی را سر ندهد؟ ضمن این که دلیل تقریر با این همه نقد و ایراد، قطعاً نمی‌تواند از فیوضات روح القدس باشد.

نقد پنجم: وجود ابهام در کمیت و کیفیت عناصر استدلال

پنجمین نقد دلیل تقریر، وجود ابهامات جدی در کمیت و کیفیت عناصر این استدلال است. گلپایگانی در توضیح عناصر دلیل تقریر، جای سؤالات زیادی را باقی گذاشته است و نکات مبهم متعددی درباره این عناصر به چشم می‌خورد که در ادامه فهرستوار به این ابهامات اشاره می‌شود.

➤ ابهام جدی در عنصر ادعا

الف) مدعی رسالت تشریحی باید در میان چه کسانی ادعای خود را مطرح کند؟ آیا نباید ادعای رسالت در میان فرهیختگان و دانشمندان قوم باشد، یا فرقی بین جهال قوم با فرهیختگان نیست؟

ب) اگر یکی از فرستادگان خداوند تا مدت‌ها پس از بعثت، دعوت خود را علنی نکند و غالب مردم از رسالت او بی‌خبر باشند، آیا می‌توان گفت او نبی و فرستاده خدا نیست؟ مثلاً پیامبر اسلام ﷺ به دستور خداوند و به دلیل نبود زمینه و بستر مناسب برای تبلیغ علنی، دعوت خود را تا سه سال کتمان نمود و جز حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه رضی الله عنها و عده‌ای اندک از یارانش، کسی از رسالت ایشان مطلع نبود. حال سؤال این است که آیا پیامبر اسلام ﷺ در آن سه سال فرستاده خداوند نبودند؟

➤ ابهام در مقوله شریعت

الف) هر شریعتی که نازل می‌شود، طبیعتاً باید دارای مجموعه‌ای از قوانین جدید باشد تا این شریعت جدید را از شرایع قبل متمایز کند. ضمن این که بر اساس درک عقل، این شریعت باید کامل‌تر و جامع‌تر از شرایع قبل از خود باشد. سؤال اول این است که چه معیاری برای تشخیص جامعیت شریعت بعد و کامل‌تر بودن آن نسبت

به قبل هست؟ به عنوان مثال، وجه جامع‌تر بودن/قدس و بیان نسبت به قرآن چیست؟ آیا احکامی مثل نهی از خوردن شیر خر یا سوار شدن بر گاو،^۱ عدم جواز تدریس هیچ کتابی غیر از بیان،^۲ و جوب سوزاندن هر کتابی جز کتابی که در ترویج امر بیان باشد،^۳ بدون لجام سوار حیوان نشدن،^۴ به دیوار نزدن تخم‌مرغ قبل از پختن،^۵ جواز استمنا،^۶ کشتن غیربایبان،^۷ جواز زنای محصنه در صورت عقیم‌بودن شوهر،^۸ آتش‌زدن انسانی که خانه‌ای را به آتش کشیده،^۹ جواز ازدواج با همه حتی با محارم جز با همسر پدر،^{۱۰} پاک دانستن هر چیزی حتی ادرار و مدفوع^{۱۱} را می‌توان احکامی مطابق با نیاز امروز بشر و البته مترقی‌تر از اسلام دانست؟

ب) آیا در شریعت بعد نباید قوانین اخلاقی، حقوقی، اعتقادی و عقلی به صورت کامل‌تر و دقیق‌تر لحاظ گردد؟ اگر شریعت بیان و/قدس برای امروز بشر نازل شده است، آیا نباید سخنان کهنه و قدیمی ادیان گذشته را با سخنانی شگرف نسخ کرده و معارفی جدید به بشر ارزانی دارد؟ آیا می‌توان ادعاهایی از جمله ادعای خدایی، یا به دنیا آمدن خدا، یا خداسازی را از معارف جدید و شگرف خدای قرن بیست و یکم دانست؟^{۱۲}

ج) روشن است شریعت‌هایی که از جانب خداوند نازل می‌شوند، نباید هیچ اشتباه، تناقض، دروغ و... در آن‌ها وجود داشته باشد؛ چراکه از خداوند حکیم، دو مطلب متناقض صادر نمی‌شود و اگر دو مطلب متناقض به خدا نسبت داده شد، قطعاً یکی از آن دو، از جانب خداوند نیست.^{۱۳} حال اگر در میان شریعت‌هایی که ادعا شده از جانب خداوند نازل شده‌اند، تناقض وجود داشت، باید کدام را کنار گذاشت؟ ملاک

۱. شیرازی، محمد علی، بیان عربی، ص ۴۹

۲. شیرازی، محمد علی، بیان فارسی، ص ۱۳۰

۳. همان، ص ۱۹۸

۴. شیرازی، محمد علی، بیان عربی، ص ۴۹

۵. همان، ص ۴۹

۶. همان، ص ۳۵

۷. شیرازی، محمد علی، بیان فارسی، ص ۲۶۲

۸. همان، ص ۲۹۸

۹. نوری، حسینعلی، اقدس، ص ۱۸.

۱۰. همان، ص ۳۰.

۱۱. همان، ص ۲۲.

۱۲. به عنوان نمونه، ر.ک: کتاب مبین، صص ۵۶، ۸۰، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۸۶، ۳۴۲.

۱۳. سورة النساء: ۸۲

تشخیص حقانیت، در صورت وجود تناقض بین شریعت‌ها چیست؟ به عنوان مثال عمل قبیح زنا (به طور مطلق) در قرآن بسیار مورد نکوهش قرار گرفته و این کار به عنوان گناهی بزرگ و فاحش معرفی شده است؛^۱ اما کتاب بیان، در صورت عقیم‌بودن شوهر، به زن شوهردار اجازه می‌دهد با مرد دیگری هم‌بستر و از او بچه‌دار شود.^۲ با این توضیح روشن نیست در صورت وجود دو ادعای متناقض، ملاک تشخیص حقانیت یک ادعا چیست.

➤ ابهام در عنصر نفوذ

الف) چه میزان از نفوذ دلیل بر حقانیت مدعی رسالت است؟ یعنی اگر خداوند پیامبری را مبعوث فرمود و فقط عده اندکی از مردم، او را تصدیق کردند و کلامش در دل انبوه کفار نفوذ نکرد، آیا می‌توانیم او را پیامبر الهی بدانیم؟ به عبارت دیگر تعداد افرادی که کلام یک پیامبر در دل ایشان باید نافذ باشد، دقیقاً چقدر است؟ آیا می‌توان تعداد اندک پیروان را دلیل بر حقانیت دعوت و بعثت یک نبی دانست یا اینکه باید حتماً اکثر مردم به او ایمان بیاورند تا حقانیتش ثابت شود؟ بنا به برخی منابع، حضرت نوح علیه السلام بعد از نهصد و پنجاه سال رسالت تنها حدود هشتاد نفر پیرو داشت؛^۳ یعنی تقریباً در هر دوازده سال نبوت، یک نفر به ایشان ایمان می‌آورده است. سؤال این است که با این نفوذ بسیار کم، آیا باز هم می‌توانیم بگوییم حضرت نوح علیه السلام فرستاده و رسول خداست؟ یا این نفوذ کم می‌تواند حقانیت حضرت نوح علیه السلام را زیر سؤال ببرد و می‌توان نتیجه گرفت ایشان فرستاده الهی نبوده‌اند؟

ب) نفوذ باید در دل چه کسانی باشد تا مدعی راستین از دروغین مشخص شود؟ یعنی اگر عده‌ای بی‌سواد و جاهل به یک پیامبر ایمان آوردند و دور او جمع شدند، ایمان این افراد می‌تواند علامت حقانیت او باشد یا باید حتماً فرهیختگان و دانشمندان یک قوم به آن پیامبر ایمان بیاورند تا حقانیت او مشخص شود؟ اگر اقوام و نزدیکان یک پیامبر به او ایمان نیاورند، آیا می‌توان کفر نزدیکان یک نبی را علامت کذب آن نبی دانست؟ به عنوان مثال، همسر حضرت نوح علیه السلام^۴ و پسرش^۵

۱. خداوند در سوره اسراء/۳۲ می‌فرماید: وَ لَا تَقْرُبُوا الزَّوْجَ اِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَّ سَاءَ سَبِيلاً، بیان قرآن جالب است. قرآن نمی‌فرماید: مرتکب این کار نشوید، بلکه می‌فرماید: نزدیک این کار نشوید، با اقتباس: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰۲.

۲. شیرازی، محمد علی، بیان فارسی، ص ۲۹۸.

۳. رسولی محلاتی، هاشم، قصص قرآن، ج ۱، ص ۵۹.

۴. سورة التحريم: ۱۰.

۵. سورة هود: ۴۲-۴۶.

دعوت و رسالت آن حضرت را نپذیرفتند. یا پیامبر اسلام بعد از افشای دعوت در حضور اقوام و عشیره خود، توسط برخی از نزدیکانشان مورد تمسخر قرار گرفتند.^۱ حال آیا می‌توان گفت حضرت نوح و حضرت محمد ﷺ پیامبران الهی نبوده‌اند؟ (ج) این نفوذ باید از چه زمانی شروع شود؟ یعنی آیا به محض علنی کردن ادعای رسالت توسط یک نبی، عده‌ای از مردم باید به او ایمان بیاورند تا حقانیت آن نبی ثابت شود یا اگر تا مدتی هم عده‌ای ایمان نیاورند، نبوت آن نبی زیر سؤال نمی‌رود؟ این نکته مسلم است که هر نبی‌ای که از جانب خداوند مبعوث شود، روز اول، کلامش در دل مردم اثر نمی‌کند، بلکه مدتی طول می‌کشد تا مردم به او ایمان بیاورند، آیا با این فرض می‌توان گفت آن نبی و رسول الهی تا قبل از ایمان مردم، رسول نیست؟

➤ ابهام جدی در عنصر بقا

(الف) یک دین چه مدت باید باقی بوده باشد تا بقی آن را بتوان ملاک حقانیت آن دانست؟ مثلاً اگر دین پیامبری الهی تا صد سال باقی ماند و بعداً مضمحل شد، آیا نمی‌توان آن پیامبر و دینش را الهی و آسمانی دانست؟ حضرت نوح و حضرت ابراهیم ﷺ هر دو از بزرگ‌ترین انبیای الهی هستند، اما دین هیچ کدام باقی نمانده است. آیا می‌توان پذیرفت این دو رسول عظیم الشان، فرستادگان خداوند نبوده‌اند؟ (ب) حداقل و حداکثر مدت بقا چقدر است؟ یعنی حداقل زمانی که یک دین باید باقی بماند چقدر است تا عنصر بقا صدق کند؟ اگر دینی جدیداً نازل شده باشد و هنوز عمر زیادی از آن دین نگذشته باشد، آیا می‌توان از باقی ماندن آن دین سخن گفت و این بقای اندک را ملاک حقانیت آن دانست؟ به عنوان مثال آیا می‌توان عمر کوتاه آیین بهائیت را در کنار آیین کهن و چند هزارساله یهود گذاشت و گفت هر دو به دلیل بقا، حق و صادق‌اند؟ آیا اصلاً می‌توان عمر بسیار کوتاه بهائیت را با عمر ادیبانی که بیش از هزار سال از عمرشان گذشته مقایسه کرد؟ آیا نباید همچنان که مثلاً سه هزار سال از شریعت یهود می‌گذرد، از آیین بهائیت نیز همین مقدار بگذرد تا مشخص شود بهائیت باقی می‌ماند یا نه؟ آنگاه بعد از گذشت عمری طولانی بتوان در مورد بهائیت قضاوت کرد؟

(ج) بر فرض صحت عنصر بقا، فرض کنیم باید حداقل پانصد سال از عمر یک دین بگذرد تا مشخص شود این دین باقی بوده و یکی از علائم حقانیت (بقا) را

۱. خصیبی، حسین بن همدان، الهدایة الكبرى، ص ۴۶-۴۸؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۴؛ کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۰۰-۳۰۱.

داراست. حال در این پانصد سال که این دین هنوز این علامت حقانیت را ندارد، وظیفه مردم چیست؟ یعنی آیا می‌توان گفت که مردم باید صبر کنند تا مشخص شود این دین ادامه می‌یابد یا نه، و اگر ادامه یافت به آن ایمان بیاورند یا باید از همان اول به آن ایمان بیاورند؟

در مثالی واقعی، وقتی خداوند دینی را نازل می‌کند، در فاصله این پانصد سالی که باید از این دین بگذرد، آیا مردم حق ندارند به این دین ایمان بیاورند؟ اگر بگوییم مردم باید تا پانصد سال صبر کنند تا برایشان محرز شود که آیا این دین باقی می‌ماند یا نه تا بعد از اثبات بقا، به این دین ایمان بیاورند، در این صورت، این دین هرگز نفوذ نخواهد داشت و عنصر نفوذ محقق نمی‌شوند. اگر هم بگوییم مردم باید فوراً ایمان بیاورند، باید گفت، تا زمانی که عنصر بقا برای مردم محرز و ثابت نشود که نمی‌توان حقانیت آن دین را تشخیص داد؟ پس باید چه گفت؟ تکلیف این دین و مردم چیست؟ آیا یک دین نباید در همان هنگام نزول، علامت حقانیت خود را با خود به همراه داشته باشد؟ آیا پس از آنکه خداوند هر دینی را نازل کرد، مردم تا پانصد سال صبر کرده‌اند تا ببینند آیا این دین پانصد سال عمر می‌کند تا بعداً به آن ایمان بیاورند یا نه؟

د) در نگاهی دیگر، گاهی دینی تا هزار سال باقی می‌ماند، اما به دلیل نزول دین بعدی که کامل‌تر و جامع‌تر است، پیروان دین قبل به دین بعدی می‌گروند و عملاً دین قبل کم‌رنگ یا زائل می‌گردد. لذا ادیان رسولان قبل همچون حضرات نوح و ابراهیم، به دلیل نزول ادیان بعد همچون یهود و مسیحیت و اسلام منسوخ و معدوم شد. حال آیا می‌توان گفت دو فرستاده الهی (حضرات نوح و ابراهیم علیهم‌السلام) و ادیان این دو رسول عظیم‌الشان، بر حق نبودند؟ آیا این زوال به معنای عدم حقانیت دین قبل و پیامبر دین قبلی است؟ این سؤالات به خوبی ابهام و تناقض جدی در سه عنصر دلیل تقریر را به تصویر می‌کشد.

نقد ششم: مجهول و مجعول بودن هویت دلیل تقریر

همه می‌دانیم انبیا سفیرانی هستند که خداوند آنان را برای هدایت بشر گسیل داشته است. با فرض این نکته، روشن می‌شود که وقتی خداوند برای رساندن پیامش به انسان پیام‌آورانی می‌فرستد، طبیعتاً باید نشانه‌ای نیز برای شناسایی پیام‌آورانش به بشر معرفی کند تا در صورت وجود مدعی دروغین، پیامبران راستین بتوانند حقانیت خود را اثبات و مدعیان دروغین را رسوا نمایند. با نگاه به منابع و کتاب‌های آسمانی



می‌بینیم خداوند این کار را با علم بی‌نهایت و معجزه آن‌جام داده است و در هیچ یک از کتاب‌های منسوب به انبیا و اوصیا هیچ اثری از دلیل تقریر نیست. به عبارت دیگر اصلاً معقول و حکیمانه نیست که خداوند برای هدایت بشر، هزاران نبی، رسول و وصی ارسال کند و با وجود شیادانی که درصدد تصاحب جایگاه این فرستادگان الهی هستند، برای تشخیص حجت‌های راستین خود از مدعیان دروغین هیچ نشانه و علامتی قرار ندهد؛ آن‌گاه گلپایگانی بخواهد دلیلی بتراشد تا شاید به کمک آن بتوان حجت‌های حقیقی را از مدعیان دروغین بازشناخت. با بررسی کتاب‌های مربوط به تاریخ ادیان و انبیای گذشته، می‌بینیم هیچ یک از انبیا برای اثبات حقانیت خود از دلیل تقریر کوچک‌ترین حرفی به میان نیاورده‌اند. حتی هیچ یک از طرفداران ادیان الهی نیز برای دفاع از حجیت دین و پیامبرش از چنین دلیلی استفاده نکرده است. لذا این دلیل هیچ مدرکی از عهدین، قرآن و متون روایی ادیان سابقه و اسلام ندارد. مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی همین نقد را به بیانی دیگر، این گونه می‌نویسد:

می‌گوییم خود این دلیل تقریر که مجرد نفوذ و بقای شریعت هر شاعری برهان بر حقیقت آن باشد، دعوایی (ادعایی) است بدون دلیل و برهان و سخنی است باطل و کاذب و گلپایگانی آنچه را که بر سبیل اشاره یا تصریح بر تثبیت و حقیقت این دلیل تقریر ذکر نموده، ناتمام و غیر مثبت (ثابت نشده) است بلکه بعضی آن‌ها مثبت خلاف مدعای او می‌باشد.^۱

بنابراین نقد ششم به این دلیل، نداشتن منبع و سندی علمی و از سوی مقابل، ساختگی و جعلی بودن این دلیل است.

نقد هفتم: جایگزین کردن دلیل تقریر به جای معجزه

چنان‌که در نقد قبل بیان شد، پیامبران الهی پیام‌آوران خداوند هستند که به سوی مردم فرستاده شده‌اند. همچنین واضح است که وقتی خداوند افرادی را برای ابلاغ فرامینش به سوی مردم می‌فرستد، این خود خداوند است که باید نشانه‌هایی را برای تشخیص رسالت آنان تعیین نماید. به عنوان مثال وقتی شخصی وکیلش را برای وکالت در کاری به جایی می‌فرستد، این خود موکل است که باید وکیلش را به دیگران معرفی نماید و یا نشانه‌هایی را برای او قرار دهد که مردم وکیلش را بشناسند.

۱. تهرانی، جواد، بهائی چه می‌گوید، ج ۱، ص ۱۳۲.

نکته دیگر این که در طول تاریخ، شیادان برای رسیدن به منافع دنیوی خود، همیشه در مناصب الهی همچون امامت، نبوت، رسالت، مهدویت و نیابت و وصایت امام عصر علیه السلام طمع کرده و مردم را با این ادعاها به خود دعوت نموده‌اند. بر همین اساس از آن جا که تمام این مناصب، ریاستی بزرگ محسوب می‌شوند، خداوند به عنوان فرستنده این حجت‌ها، باید قطعاً نشانه‌هایی برای تشخیص انبیا و اوصیای آنان به مردم ارائه کند تا هر کذابی نتواند چنین ادعاهایی سر دهد.

بدیهی است اگر خداوند برای پیامبران و فرستاده‌های خود نشانه‌ی روشنی قرار ندهد، هر کس مدعی نبوت و امامت می‌شود و مردم را می‌فریبد. با بررسی مختصر کتاب‌های تاریخی، تنها نشانه صداقت انبیای الهی و اوصیای آنان، معجزه و علم بی‌کران بوده است و فرستادگان پروردگار هرگاه درصدد اثبات صداقت خویش برآمده‌اند، با دانش بی‌کران و معجزه، حقانیت خود را اثبات کرده‌اند. کارهای خارق‌العاده‌ای از قبیل به اژدها تبدیل کردن عصایی چوبی توسط حضرت موسی علیه السلام، در گهواره سخن گفتن و زنده کردن مرده توسط حضرت عیسی علیه السلام، از دل کوه بیرون کشیدن شتری زنده توسط حضرت صالح علیه السلام، غرق نشدن کشتی حضرت نوح علیه السلام در امواج سهمگین و خروشان دریاها، سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام، شق القمر توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و معجزات دیگر انبیای راستین الهی، یگانه نشانه‌ای است که خداوند برای سفیران هدایت خویش قرار داده است. در طول تاریخ همه پیامبران برای اثبات صدق مدعای خود، به معجزه روی آورده و کارهای خارق‌العاده‌ای انجام داده‌اند که باقی مردم از آن‌جا دادن آن‌ها عاجزند.

حال بر چه اساسی سنت خداوند در زمینه ارسال مدعی جدید دین (میرزا حسینعلی نوری) تغییر یافته و به جای اعطای قدرت معجزه به او، دلیل تقریر را به او ارائه می‌کند؟ مگر خداوند در قرآن خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود که سنت‌های خداوند قابل تغییر نیست؟ خداوند در سه جای قرآن کریم می‌فرماید:

همانا برای سنت خداوند هیچ تغییر و تبدیلی نخواهی یافت^۱

حال سؤالی که باید از گلپایگانی پرسید این است که چه اتفاقی افتاده که خداوندی که سنت‌های خودش را تغییر نمی‌دهد، نشانه حقانیت هزاران پیامبر را معجزه قرار داده و با رسیدن نوبت به حسینعلی، سنت خود را تغییر داده، معجزه را به دلیل تقریر تبدیل می‌کند؟

۱. سوره‌های احزاب: ۶۲ / فاطر: ۴۳ و فتح: ۲۳.

نتیجه

بر هیچ اندیشمند منصفی پوشیده نیست که بهائیت اعتقادی پوشالی و خود ساخته است و امثال گلپایگانی برای هموار کردن مسیر مدعیان کذابی همچون حسینعلی نوری، به اقامه و ساختن دلیل تقریر و امثال این دلیل روی آورده‌اند. چنان که بیان شد انبیا و حجج الهی برای اثبات صداقت و حقانیت خود، همیشه معجزه آورده‌اند و هیچ یک از انبیای الهی سخنی از دلیل تقریر به میان نیاورده است. از طرف دیگر امثال حسینعلی نوری که از آن‌جا کوچک‌ترین عمل خارق‌العاده‌ای هم عاجزند، ناگزیرند برای اثبات ادعاهای واهی خود، این نوع دلایل پوچ را مطرح نمایند. اما با نقدهای فوق و نقدهایی که در نوشتارهای بعد درج خواهد شد، روشن می‌شود نه تنها هیچ یک از دلایل آنان کافی و صحیح نیست؛ بلکه این دلایل حتی از اثبات ادعای حسینعلی نیز عاجز است.

منابع

- قرآن کریم
۱. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، کتاب فروشی داوری، قم، ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م.
 ۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، نشر علامه، قم، ۱۳۷۹ ق.
 ۳. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، تصحیح عبدالحسین امینی، دار المرتضویة، نجف اشرف، ۱۳۵۶ ش.
 ۴. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
 ۵. افندی، عباس، مفاوضات، چاپ دوم، قاهره، ۱۳۲۹ ق.
 ۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تصحیح جلال الدین محدث، چاپ دوم، دار الکتب الإسلامية، قم، ۱۳۷۱ ق.
 ۷. تهرانی، جواد، بهائی چه می گوید؟، چاپ دوم، چاپخانه خراسان، مشهد، ۱۳۴۱ هـ ش.
 ۸. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، البلاغ، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
 ۹. رسولی محلاتی، هاشم، قصص قرآن یا تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
 ۱۰. شیرازی، علی محمد، بیان عربی، پایگاه الکترونیکی بیانیک، بی تا، بی جا.
 ۱۱. شیرازی، علی محمد، بیان فارسی، پایگاه الکترونیکی بابیه، بی تا، بی جا.
 ۱۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، تصحیح محسن بن عباسعلی کوجه باغی، چاپ دوم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
 ۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق.
 ۱۴. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تصحیح محمد کاظم، مؤسسه الطبع و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامي، تهران، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۵. گلپایگانی، ابوالفضل، فرائد، چاپ ازبکستان، مطبعه هندیه، بی تا.
 ۱۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۴ ش.
 ۱۷. نوری، حسینعلی، اقدس، هندوستان - بمبئی، محرم الحرام ۱۳۱۴ هـ ق.